

حقوق بشر و هنر نهادینه کردن آن

سخنرانی لطف الله میثمی در انجمن حامیان حقوق بشر اصفهان (۶ آذر ۱۳۸۸)

بشریت، دموکراسی و آزادی انجام شد، از این رو در چنین فضایی است که باید روی حقوق بشر صحبت کرد و جایگاه آن را در یافت.

به نظر من نهادینه کردن حقوق بشر یک هنر است، چرا که اکثریت مردم یا خرافی هستند یا جنگ طلب، برای نمونه دیدیم که اوپاما جنگ عراق را فاجعه خواند. در جوامعی مانند ما هنر درست این است که این حقوق بومی شود و مکانیزم آن مهم است و با توجه به این شرایط استثنایی باید قاعده کلی تری یافت شود تا ناقص موجود را بر طرف کند و به عبارت دیگر طرح نوینی ریخته شود.

توضیح اینکه دو مکتب بزرگ در دنیا وجود داشته: نخست یونان و مدینه فاضله اش و دیگری مکتب مارکس. از درون مکتب مارکس با مؤلفه‌هایی چون «نظریه طبقات»، «جنگ طبقات» و... حقوق بشر نتیجه نمی‌شود، برای نمونه مارکسیست‌ها به شخصی که در روابط بورژوازی قرار دارد تمام ویژگی‌های یک بورژوا را نسبت می‌دهند. به عبارت دیگر به جای آنکه ابتدا به این شخص به عنوان یک بشر بنگرند، بر حسب بورژوا به او می‌زنند، در حالی که بشر می‌تواند بر شرایط پیرامونی خود غلبه کرده و طبقه خود را ترک کند (تغییر طبقه).

مرحوم دکتر مصدق در یک طبقه فتودال رشد کرد، ولی عالی‌ترین مضامین بشری را در رفتار و کردار و گفتارش به‌مانند داد، بنابراین از مکتب مارکسیسم با همه فراگیری اش و تجربیات مبارزاتی اش نمی‌توان به حقوق بشر رسید. مکتب دیگر یونان است که در طول تاریخ بسیار فراگیر بوده و مدینه فاضله آن یک جامعه طبقاتی است و بر اساس ماده و معنا کردن انسان و جهان شکل گرفته است. این دیدگاه معتقد است برده، برده است و برده دار، برده دار است و برده، پست است



نهادینه کردن حقوق بشر یک هنر است، چرا که اکثریت مردم یا خرافی هستند یا جنگ طلب، برای نمونه دیدیم که اوپاما جنگ عراق را فاجعه خواند. در جوامعی مانند ما هنر درست این است که این حقوق، بومی شود و مکانیزم آن مهم است و با توجه به این شرایط استثنایی باید قاعده کلی تری یافت شود تا ناقص موجود را بر طرف کند و به عبارت دیگر طرح نوینی ریخته شود

در ابتدای بحث باید اشاره کنم وقتی می‌خواهیم در مورد حقوق بشر سخن بگوییم باید دید جایگاه مردم و بشر در دنیای ما کجاست؟ با این که بزرگترین قدرت جهان یعنی آمریکا، قانون اساسی سکولاری دارد و به جدایی دین و سیاست و همچنین دین و حکومت معتقد است، ولی روندی که در مردم آمریکا جریان دارد این گونه نیست. در نوامبر ۲۰۰۴ وقتی بوش برای دومین بار برای ریاست جمهوری رأی آورد، توماس فریدمن سرمقاله‌نویس نیویورک تایمز که تا پیش از انتخابات هوادار بوش بود، پس از انتخابات متوجه شد که با وجود سکولار بودن قانون اساسی امریکانکاتی در خور تأمل دانست: نخست این که ۷۵ درصد مردم آمریکا مذهبی بوده، دوم اینکه خواهان رئیس‌جمهوری مذهبی هستند و سوم اینکه این رئیس‌جمهور مذهبی از گزاره‌های مذهبی استفاده کند، یعنی به جای منطقی دموکراتیک از «خیر و شر» یا «هر که با ما نیست دشمن ماست»، «محور شرارت» و... این در حالی است که در دموکراسی خیر و شر و چنین مقوله‌هایی معنا ندارد. وی معتقد بود در آمریکا دو ملت متمایز از هم تشکیل شده است و مردم در نوامبر ۲۰۰۴ پای صندوق نرفته‌اند که طبق قانون اساسی آمریکا رئیس‌جمهوری را انتخاب کنند، بلکه رفته‌اند تا با رأی خود برخلاف قانون اساسی موجود، قانون اساسی جدیدی را رقم بزنند. (۱)

روند مذهبی شدن در اروپا، آمریکا و... این گونه است، البته نگرانی این است که چنین مذهبی، هم خرافی و هم جنگ طلب است. بوش که از فرقه او انجلیست است اعتقاد دارد حضرت مسیح در اسرائیل ظهور می‌کند و ما باید صد در صد اسرائیل را تأیید کنیم تا ظهور انجام شود. گرچه در قانون اساسی آمده رئیس‌جمهور اگر دروغ بگوید خود به خود از ریاست جمهوری برکنار می‌شود، ولی دیدیم که چه دروغ‌ها و جنایت‌هایی به نام

وبرده دار، اهل معناست، از این رو برخی انسان‌ها را پست می‌دانند. حتی در دوران مدرن، در جریان مقاومت سی و سه روزه حزب‌الله لبنان، جان بولتون نماینده امریکا در سازمان ملل گفت: یک اسرائیلی از ده فلسطینی ارزشمندتر است، یعنی آنها ارزش برابر برای بشر قائل نیستند. آن که اهل معنا، تفکر و اندیشیدن است با آن که کاریدی می‌کند از نظر آنها حقوق انسانی متفاوت دارند، پس این دیدگاه نمی‌تواند حقوق بشر را تأمین کند.

حال که به نارسایی این دو مکتب به لحاظ حقوق بشری پی بردیم، حقوق بشر را در فرایند دموکراسی مدرن بررسی می‌کنیم، زیرا این روش، بشربودن هر انسانی را می‌پذیرد و پیش از این که نژاد، دین، جغرافیا، آب و هوا... او را در نظر بگیرد، او را بشری می‌داند که حقوقی دارد. ابتدا باید چند تعریف را بشکافم و شرح دهم:

الف: سکولاریسم
ب: گفتن مدارا

ج: نقش زمان و تکامل در این فرایند
الف: سکولاریسم

همان‌طور که پیتربرگر، بنیانگذار سکولاریسم می‌گوید و آقای محسن کدبوری هم در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران (۲) اشاره داشت، سکولاریسم دو مؤلفه دارد: نخست دنیایی کردن دین و دیگری علمی کردن دین. در زمان رنسانس دین، آسمانی تلقی می‌شد و همه چیز از بالا به پایین می‌آمد، آنها آمدند دین را دنیایی و زمینی کردند. دیگر این که دین با علم روز مغایرت داشت و می‌خواستند دین را علمی بکنند.

در دنیایی کردن دین در آن زمان باید در نظر داشت که کلیسا آخرت‌اندیش بود، به معنای نفی ارزش‌های زندگی دنیایی و برای علم هم ارزشی قائل نبود و می‌گفت همه باید در آخرت نتیجه اعمال خود را ببینند و حق خود را بگیرند. هنگامی که سیاهان با طبقات محروم و زنان، حقوق خود را مطالبه می‌کردند، به آنها چنین پاسخی می‌دادند، در حالی که دین در ذات خود با وجود اینکه آن را مقدس می‌کنند امری کاملاً بشری است، چنان که بشری به نام محمد بن عبدالله (ص)، محتوای دین را فهم و درک کرده و آن را در همین دنیا اجرا کرده و مورد تأیید و رضایت خداوند قرار گرفته است، از این رو وقتی بشری می‌تواند دین را درک و اجرا کند و مورد تأیید خداوند قرار بگیرد، این دین، بشری است، اگر چه منشأ الهی دارد. منشأ آبران، زمین، خاک و... هم الهی است. کسانی که می‌گویند هدف دین صرفاً آخرت است به این توجه ندارند که در آخرت مردم می‌گویند... رب ارجعون لعلی اعمل صالحا (۳) پروردگارا ما را بازگردان تا عمل

ما می‌توانیم به استناد سخن حضرت علی در نهج البلاغه که به مالک اشتر می‌گوید با مردم خوب رفتار کن و مردم را دوست داشته باش، چرا که آنها یا برادر دینی تو هستند یا با تو در خلقت یکی هستند، شالوده‌نویسی را پی‌ریزی کنیم

صالح کنیم. (مؤمنون: ۹۹) نگرش دینی راهنمای عمل پیامبر در جنگ احد و صلح حدیبیه و همان‌طور که در قرآن آمده، مورد تأیید خدا قرار گرفته است، در قرآن هم آمده «قل انما ابشر منکم»، من بشری مثل شما هستم، این، نشان می‌دهد همه یکسان بودن و برابری بشر را قبول دارند، از این رو دنیایی کردن دین در این سوی جهان آن هم با فرهنگ قرآن مطابقت ندارد.

مؤلفه دیگر سکولاریسم، علمی کردن دین بود. دین کلیسا در دوران رنسانس با علم مخالفت داشت (محاکمه گالیله)، اما درباره این سوی جهان، نیکسون در کتاب «لحظه را دریاب» نوشته بود ما باید بپذیریم و واقعیت این است که رنسانس محصول سرازیر شدن علوم از دنیای اسلام به غرب بود. خلیل ملکی هم در مقدمه کتاب «نقش شخصیت در تاریخ» می‌گوید من تعجب می‌کنم که مسلمانان با این که سرنوشت‌گرا بودند توسعه بزرگی را در صدر اسلام انجام دادند.

نکته دیگر این است که خود قرآن علم آفرین است، برای نمونه در قرآن آمده که ببینید چگونه کوه‌ها مرتفع شدند و شتر چگونه خلق شده، یعنی به دنبال مکانیزم خلقت آن برویم.

هابر ماس می‌گوید (۴) امروز پدیده‌ای به نام پست‌متافیزیک ایجاد شده، این پدیده یعنی این که دینداران معتقدند مبانی علم متفاوت شده. دکتر سروش هم ۴۰ صفحه مقدمه بر کتاب «مبانی مابعدالطبیعه نوین» از آقای «برت» نوشته است. در این کتاب «برت» و دکتر سروش نتیجه گرفته‌اند که علوم نوین مانند علم گالیله، کپلر، کپرنیک و... که در رنسانس به وجود آمد، منشأ غیر علمی دارد، به این معنا که منشأ اخرافی، فلسفی و یادینی است.

هابر ماس به سکولارها توصیه می‌کند با دین آشتی بیشتری کنند و به دینداران هم توصیه می‌کند به سکولارها نزدیک شوند و به زبان آنها استدلال کرده و سخن گویند، ولسی می‌گوید وقتی می‌خواهید با سکولارها استدلال کنید ادله عمومی (Public Reason) داشته باشید تا برای همه

قابل پذیرش باشد. جان رالز یکی از بزرگترین فلاسفه سیاسی مدرن غرب است و همه روی او اجماع دارند. برای مورد تکیه دارد و توصیه می‌کند که دینداران بهتر است ادله عمومی خود را به زبان جهانیان امروز ارائه دهند.

ملاحظه می‌شود با وجود سکولاریسم قوانین اساسی در امریکا، ترکیه و... روند دنیا چیز دیگری است و در حالی که در خود غرب روی سکولاریسم تردیدهای زیادی وجود دارد، وارد دنیای ما شده، در صورتی که در فرهنگ مانه دنیایی کردن دین معنای دهد و نه علمی کردن آن، زیرا دین هم علم آفرین است و هم راهنمای عمل.

ب: گفتن مدارا

مدارا یعنی تحمل که جوهر دموکراسی است. در دموکراسی می‌گویند ما همه را تحمل می‌کنیم، البته استثنایهایی هم به آن زده شده. سلمان رشدی در استرالیا گفت گرچه جوهر دموکراسی مداراست، ولی اگر کسی یا کشوری مدارا را قبول نداشته باشد، نمی‌توانیم با آنها مدارا کنیم، از این رو این پرسش پیش می‌آید اگر کسی جوهر دموکراسی، یعنی مدارا را قبول نداشته باشد چه باید کرد.

وقتی در امریکا بودم سفید پوستی می‌گفت من از سیاهان متفترم، ولی آنها را تحمل می‌کنم. به نظر من این نقص دارد و مدارای واقعی نیست که انسان از انسان‌های دیگر تفرق داشته باشد، ولی او را تحمل کند، در حالی که ما معتقدیم سیاه، زرد، سفید و سرخ مخلوق خدا هستند و باید دست به دست هم داد و با هم برخورد تعالی بخش داشته باشیم.

جان رالز می‌گوید در دوران درگیری کاتولیک‌ها با پروتستان‌ها فیلسوفانی بودند که این مسائل را با اصل مدارا حل کردند. در دنیای اسلام نیز چه در تمدن عثمانی و یا موارد دیگر توانستند با اصل مدارا نژادهای مختلف را در کنار هم قرار دهند و حقوق بشر را اجرا کنند. مدارا آنها در یک پارادایم دموکراتیک معنا نمی‌دهد، بلکه در جریان دینی هم وجود داشته است. رالز می‌گوید یک دلیل عمومی برای این که مدارا جهانشمول شود باید ارائه داد. (۵)

در ۱۵۰ سال گذشته در ایران، اصلی‌ترین هزینه اجتماعی که پرداخت شد حذف نیروها بود که این روزها کاملاً مشهود است. من در مقاله شماره ۵۸ نشریه چشم‌انداز ایران با عنوان «از «رجا تا رسا» از رانده شدگان جمهوری اسلامی تاره سبز امید» هم اشاره کرده‌ام که از ابتدای انقلاب حذف نیروها زیاد بوده و اکنون هم زیاد شده است. در آن سال‌ها حذف نیروها عمدتاً با ایدئولوژیک بوده است: خدا را قبول ندار، دین را قبول ندار، دین دیگری دارد، مرتد و ملحد و... است. ما روی این مسائل هزینه

زیادی داده ایم و اکنون هم می دهیم. در متون دینی مابی خدایی معنا ندارد و در تاریخ و قرآن هم وجود نداشته است. در قرآن هم شیطان خالقیت خدا را قبول دارد (خلقتی من نار و خلقته من طین (اعراف: ۱۲)) یا مار کس ویر تر اندر اسل هم وقتی از «ازلیت وابدیت ماده» یا این که «جهان رو به افول رادوست ندارم» سخن می گویند منظور همان جاودانگی است که از صفات خداوند است، وقتی جهان محدود و رادوست ندارد یعنی درین جانش دوستدار جاودانگی است. کافر کسی است که حق را قبول دارد، ولی روی آن را می پوشاند. مناقق کسی است که خدا را قبول دارد، ولی به گونه دیگری عمل می کند. مشرک کسی است که برای خدا شریک قائل می شود. فرعون و نمرود هم خدای خالق آسمان و زمین را قبول داشتند. در این فرهنگ فقط بشر نباید خدایی کند و خدایی کردن از آن خداست. همین که بشر به اینجا برسد که نمی تواند ستاره، ماه و خورشید را خلق کند و مخلوق است و جایگاه مخلوق بودن خود را بفهمد، مسیر درستی خواهد پیمود (سیر حضرت ابراهیم، سوره انعام: ۷۴-۸۴). در حالی که در نظام آموزشی دینی ما این گونه نیست و در عمل بی خدا و بی دین رانجس می دانند. در سال ۱۳۵۵ که در زندان بودم به نام هفت تن از علما، نوشته ای را توزیع کردند که چون مار کس نیست ها خدا را قبول ندارند، نجس هستند، پس سفره ها را باید جدا کرد و سنگ بنای درگیری ها و حذف های پس از انقلاب هم از همان جا گذاشته شد.

ما باید از مضامین عالی در فرهنگ خودمان استفاده کنیم و کار جدی روی آن انجام دهیم. باید پرسید در کجای قرآن بی خدایی و بی دینی به رسمیت شناخته شده است؟ هر فیلسوفی یک بدیهی متعارف دارد و برای آن هم دلیلی ندارد. مایه تو اینم به استناد سخن حضرت علی در نهج البلاغه که به مالک اشتر می گوید با مردم خوب رفتار کن و مردم رادوست داشته باش، چرا که آنها با برادر دینی تو هستند یا با تو در خلقت یکی هستند، شالوده نوینی را پی ریزی کنیم. یک بت پرست هم خدا را قبول دارد. موسی (ع) هم وقتی با فرعون برخورد می کند به او می گوید به جای ارباب متفرد، خدا را رب بگیر. این گونه می توان یک گفت و گوی جهانی مدار داشت تا «طبقاتی» یا «آماده معنایی» فکر نکنیم. این گفتمان هم بشری است و هم زبان مشترک دارد. در فرهنگ ما این گونه مطرح شده است. با این زبان مشترک چه در ایران و چه در سطح دنیا، می توان گفتمان مدار ایجاد کرد. اگر بشر تعریف بیولوژیک داشته باشد، ممکن است از آن هیتریرور نیاید، ولی بشری که خود را مخلوق می داند، دیگر نمی تواند خدایی کند. بشر بیولوژیک به جایی می رسد که

آن قدر خود را خدای می داند که تا حد مرگ کسی را شکنجه می کند. از این رو تعریف بشر جایگاه واقعی خود را پیدا می کند، بنابراین از چنین تعریفی است که اخلاق نتیجه می شود، پس دموکراسی هیچ محدودیتی ندارد و نمی توان در مرحله نظری، حذف و خودی و غیر خودی کرد.

در جدال احسن باید در نظر داشت هر کس نقطه قوتی دارد و باید در نظر گرفتن اصول خود او باید با او گفت و گو داشت، برای نمونه زنی در مدینه نزد پیامبر اکرم می آید و می گوید شوهرم مرا طلاق داده (نام طلاق در آن دوران «ظهار» بوده است. در ظهار وقتی شوهر، زن را طلاق می داد به زن چیزی تعلق نمی گرفت و دیگر نمی توانست از دواج کند چون بر حسب مادر می خورد و زن و شوهر هم دوباره نمی توانستند با هم از دواج کنند، زندگی ما در حال فروپاشی است و من و همسر می خواهیم دوباره به سوی هم برگردیم. پیامبر می گوید نمی توان کاری کرد و این سنت را تأیید می کند، ولی چون پیامبر و یکر دبه خدای خالق می کند و فطرت پاکی داشته از خدا کمک می خواهد، پس به او وحی می شود که این سنت جاهلیت است و باید این سنت را کنار بگذارد.

ج: نقش زمان و تکامل در این فرایند

درباره نقش عنصر زمان باید گفت جامعه ای که در حال تحول است، یک توان تاریخی دارد، اگر با پرسشگری و دعامندی این توان تاریخی اندکی بالا برود و جهش کند، فصل نوینی در روابط باز می شود. از آنجا که چرخ زمان به جلو می رود و نمی توان جلوی تکامل را گرفت، جهش صورت می گیرد و پیامبر بار و یکر دبه خدا تعالی می یابد. برای نمونه کشتن حضرت اسماعیل توسط حضرت ابراهیم است. هر کس به این موضوع می نگرد، دچار حیرت می شود و این پرسش پیش می آید که کشتن فرزند بی گناه آیا با حقوق بشر همخوانی دارد؟ وقتی قوم لوط، زنسان را از معادله حذف کرده بودند و زاد و ولد و تکامل اجتماعی به بن بست رسیده بود و خدا می خواست عذاب را بر آنها بفرستد، حضرت ابراهیم با خدا مجادله کرد و «جدال احسن» انجام داد و به خداوند گفت ذات تو رحمت است، پس

اگر بخواهیم حقوق بشر بومی داشته باشیم باید به عنصر زمان و تکامل در پارادایم حقوق بشر و به تعریف بشر که مخلوق خداست توجه کنیم، اگر چنین کنیم دیگر بن بست نظری نخواهیم داشت

عذاب چیست؟ پس خدا به جای این که او را تنبیه کند گفت: «ان ابراهیم کان ابواه و منیب و حلیم»، ابواه یعنی کسی که آه کش و دلسوز مردم است. منیب از نوب می آید و نوب عمل زنیور عسلی است که روی گل می نشیند و سپس به کند می رود. اینجا هم انسانی را نشان می دهد که دائم رفت و برگشت دارد و با خدا گفت و گو می کند. حال ابراهیمی که در برابر خدا از قوم لوط دفاع می کند، باید پرسید چرا می خواهد فرزند مظلوم خود را بکشد؟ ابراهیم از خداوند فرزند صالحی می خواهد و خداوند فرزند راهب او عظامی کند. وقتی فرزند به بلوغ می رسد، به او می گوید من به طور مستمر خواب دیدم که تو را می کشم. اسماعیل می گوید ای پدر عزیز آنچه به تو امر شده انجام بده، مرا از صابرین خواهی یافت. در اینجا ابراهیم با فرزندش مشورت می کند و سریع او را نمی کشد. آنها هر دو تسلیم خدا شدند. جهل یعنی انکار واقعیت، ولی تسلیم یعنی پذیرش واقعیت و در راستای حقیقت قرار گرفتن. وقتی بشر تسلیم شود، به بالا ارتقای باید و او می گیرد. در اینجا در تاریخ جهشی رخ می دهد و توان تاریخی بشر بالا می رود. اینجا است که ندا داده شد که ابراهیم تو خوابت را تحقق بخشیدی و این ابتلای بزرگی بود، در نتیجه خداوند پاداش تو را داد، پس به جای فرزندت گوسفندی را ذبح کن. اگر بشری راهب عمده بکشی، گویی تمام بشریت را کشته ای. اگر اسماعیل کشته می شد، در حال حاضر چند میلیارد انسان وجود نداشت. در اینجا حق حیات انسان ها و بنیانگذاری حقوق بشر رخ داده است و ابراهیم (ع) توان تاریخی بشر را بالا برد و اگر توان تاریخی بشری بالا برود، می تواند با سنت های کهن مبارزه کند و براندازی سنت های کهن را انجام دهد.

اگر بخواهیم حقوق بشر بومی داشته باشیم باید به عنصر زمان و تکامل در پارادایم حقوق بشر و به تعریف بشر که مخلوق خداست توجه کنیم، اگر چنین کنیم دیگر بن بست نظری نخواهیم داشت.

پی نوشت:

- ۱- دو ملت زیر سایه خدا، توماس فریدمن، چشم انداز ایران، شماره ۲۹.
 - ۲- دین و سکولاریسم، گفت و گو با محسن کدبورد، چشم انداز ایران، شماره ۳۲.
 - ۳- حتی اذاجاء احد هم الموت فسال رب ارجمون، لعلی اعمل صالحاً، هنگامی که سرگ یکی از آنها فرامی رسد می گوید پرورد گار ما را باز گردانید شاید من در آنچه و اتها دهم کار نیکی انجام دهم.
 - ۴- مذهب در عرصه عمومی، چشم انداز ایران، شماره ۳۶.
- شهان راز، از نظر به عدالت تألیف الیسم سیاسی، گفت و گو با حسین هوشمند، چشم انداز ایران، شماره ۵۷.

پژوه و یاد ۱۳۸۹